

گزارشی از میزگرد

روش‌های نوین

تدریس زبان و ادبیات فارسی

در پایه یازدهم (بخش نخست)

دکتر محمدرضا سنگری

اشاره

در کنار دانش تدریس، روش تدریس - هم وزن و هم تراز دانش - مطرح می‌شود و به کارگیری روش‌های تدریس، به‌ویژه در عصر فناوری‌های نوین، مهم‌تر و جدی‌تر چهره نشان می‌دهد. مجله رشد آموزش زبان و ادب فارسی بر آن شد تا در نشست با حضور کارشناسان و دبیران ممتاز در جشنواره کشوری الگوهای برتر تدریس به این موضوع مهم بپردازد. در این نشست، آقایان دکتر حسین قاسم‌پورمقدم رئیس گروه زبان و ادبیات فارسی، دکتر علی اکبر کمالی‌نهاد، دکتر حسین داودی، و خانم‌ها فاطمه مرادی و لیلیا حیدری، دبیران برگزیده الگوهای برتر تدریس، شرکت داشته‌اند. مدیریت جلسه به‌عهده دکتر محمدرضا سنگری، سردبیر مجله، بوده است.

■ سنگری: خدمت استادان عزیز و بزرگوار سلام و خوش آمد عرض می‌کنم و صمیمانه سپاسگزارم که دعوت مجله رشد و آموزش زبان و ادب فارسی را پذیرفتید تا ان‌شاءالله گفت‌وگویی صمیمانه در حوزه روش‌های آموزش و به‌ویژه روش‌های نوین آموزشی مطرح کنیم. با مقدمه‌های خیلی کوتاه وارد موضوع می‌شوم و بعد، از محضر استادان محترم و دبیران عزیز که شایستگان و برترها هستند بهره‌گیری خواهیم کرد.

معمولاً هر وقت صحبت از معلمی

می‌شود، کمتر کسی به حوزه علم معلمی اشاره دارد. معمولاً به «هنر معلمی و فن معلمی» می‌پردازند. معلوم است تراز روش، هم‌اندازه و هم‌شأنه خود دانش است. به همان اندازه که معلم به علم نیاز دارد تا دانشی را عرضه کند، نیازمند روش مناسب برای عرضه کردن دانش است.

من بر این باورم که فرازمندی روش هرگز کمتر از دانش نیست. ظرف به اندازه مظروف می‌تواند مهم باشد. هم خود معلمی هنر است و هم دانش اندوختن برای مدیریت علمی. هنر سومی هم داریم که خود ادبیات است. ادبیات خود هنر است. همه نویسندگی و نویسندگی خلاق را در حوزه هنر تعریف می‌کنند. پس، هنر در هنر است؛ یعنی هم هنر معلمی است و هم ادبیات.

دبیر ادبیات هنرمندی است که می‌خواهد هنر را خوب عرضه کند و این مستلزم آگاهی و دانایی است. او باید روش‌ها را به خوبی بشناسد. با طرح این مقدمه نخستین سؤال را مطرح می‌کنم: چقدر وزن روش در کار معلمی و مدیریت کلاس، به‌ویژه در حوزه ادبیات، مهم است؟ روش چقدر اهمیت دارد؟

یکی از مواردی که ما در مجله داریم فقر روش است؛ یعنی عمدتاً دانش خیلی چهره نشان می‌دهد. فرض کنید ۳۰ مقاله می‌رسد که یک نکته علمی را از یک بیت یا متن یا یک مقوله زبانی یا ادبی را مطرح

می‌کند اما ما همواره چشم انتظار روش می‌مانیم و کمتر پیش می‌آید که کسی بگوید مثلاً این درس را چگونه تدریس کنیم. سالی ۴ - ۳ مورد هم نمی‌رسد. اگر با مجموعه مقالات مقایسه کنیم، حدود یک صدم است.

سه‌م روش در کار تدریس، به‌خصوص تدریس ادبیات، چقدر کارآمد است؟ به نمونه‌های عینی هم خواهیم رسید.

■ دکتر قاسم‌پور: روش تدریس یکی از ارکان مهم برنامه درسی فارسی است؛ به این جهت که همه برنامه‌های درسی - از جمله آموزش زبان و ادبیات فارسی - قبل از اینکه به‌وجود آیند و تولید شوند، معمولاً به دنبال اهداف و انتظاراتی هستند. بخشی از انتظارات از دل برنامه‌های درسی بالادستی، همانند برنامه‌های درسی ملی و کد رشته و موضوع درسی به وجود می‌آید. بنابراین، باید برای تحقق اهداف برنامه درسی خود روش‌ها را مهم بدانیم؛ چون روش‌ها هستند که به برنامه‌ریز درسی، مؤلف کتاب درسی و دبیر و کتاب کمک می‌کند تا اهداف محقق شود.

هر برنامه درسی، از جمله برنامه درسی فارسی، چند مؤلفه و عنصر اصلی را درون خود دارد که شامل اهداف، موضوعات و سرفصل‌ها، روش کار و ارزشیابی است. بنابراین، اگر ما بخواهیم به بحث روش بی‌توجه باشیم و این را به سلیقه و انتخاب معلمان واگذار کنیم، به خود

برنامه بی‌توجهی کرده‌ایم؛ چرا که ممکن است معلمان و همکاران ما برای رسیدن به اهدافی که پیش‌بینی شده است از شیوه‌ها و روش‌هایی استفاده کنند که با وجود آن‌ها ما نتوانیم دانش‌آموزان و جامعهٔ تعلیم و تربیت را به هیچ عنوان به آن اهداف برسانیم.

■ آیا شما روش را از مهم‌ترین ارکان برنامه می‌دانید؟

■ قاسم‌پور: بله.

■ ممنون، صحبت‌های خوبی از مدیر زبان و ادبیات فارسی شنیدیم و استفاده کردیم.

کمالی نهاد: ضمن عرض ادب و احترام، بسیار بجا و شایسته است که در روند تغییراتی که در کتاب‌های درسی داریم و نظام جدیدی را در آموزش تجربه می‌کنیم، به شیوهٔ آموزش هم توجه شود.

بحث روش‌ها مسئلهٔ خوبی است. این یکی از حوزه‌هایی است که شاید امروزه در آن فقری را احساس می‌کنیم. از حوزه‌های اساسی آموزش و روش برای تدریس ادبیات ما آنچه در نظام دانشگاهی و سرفصل‌های دانشگاهی و شیوه‌های آموزش معلمان جست‌وجو می‌کنیم، حوزهٔ روش است.

وقتی سرفصل‌های دانشگاه فرهنگیان یا مراکز تربیت معلم را می‌بینیم، در می‌یابیم که به حوزهٔ آموزش و روش تدریس ادبیات کمتر وارد شده‌ایم. آنچه دانشگاه فرهنگیان پرچم‌دار آن شده و در حوزهٔ آموزش زبان و ادبیات فارسی روی آن کار می‌کند، اکنون در حوزهٔ سرفصل‌هاست اما اطلاعات استادان یا متخصصانی را که بخواهند این را آموزش دهند نداریم. به نظر من، آموزش هنر ادبیات و گونه‌های ادبی، شعر، نثر و انواع مختلف این‌ها باید اصولی و با روش‌های تدریس اصولی باشد.

معلم ادبیات ما که معلم هنر ادبی است و می‌خواهد نثر ادبی را به دانش‌آموزان آموزش دهد و ظرافت و زیبایی‌های هنر ادبی را به دانش‌آموز عرضه کند، باید قبل‌تر با سرفصل‌ها و کتاب‌ها و منابع آموزشی در محضر استادان بزرگوار این حوزه تجربه اندوخته باشد.

متأسفانه اکنون می‌بینیم یکی از ضعف‌های ما این است که در حوزهٔ روش

سرفصل آموزشی نداریم؛ در واقع، سرفصل آموزش ادبیات یکی از اساسی‌ترین حوزه‌هایی است که امروز باید ببینیم.

نکتهٔ دیگر این است که وقتی عملکرد دانشگاه‌ها را مرور می‌کنیم، در می‌یابیم که آنچه از آموزش‌های درازمدت در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی در سال‌ها و دهه‌های قبل حاصل آمده، بیشتر خواندن متون ادبی بوده است. بیشتر استفاده از متون



■ دکتر حسین قاسم‌پور مقدم

ادبی در راستای شناخت زیبایی و نثر و سبک و مهارت در آوردن موسیقی و غیره بود اما در این دانشگاه‌ها هیچ‌گاه گرایش روش تدریس ادبیات را نداشته‌ایم.

الان هم وقتی می‌بینیم در دانشگاه‌ها

گرایش‌بندی‌هایی در حوزهٔ ادبیات ایجاد می‌کنند، مانند گرایش حماسی، باز هم نمی‌گویند لحن حماسه را چطور آموزش دهیم. معلم را آموزش نمی‌دهیم که حماسه را درست برای دانش‌آموز بخواند و تشریح کند و آموزش دهد.

برخی از گرایش‌بندی‌ها در حوزهٔ متخصصان هم همین است. یکی از ضعف‌هایی که در دانشگاه فرهنگیان و آموزش این دانشگاه می‌بینیم، این است که شمار همکاران توانمند در روش تدریس ادبیات کم است. احياناً اگر کسانی هم باشند، در روش تدریس زبان فارسی موفق‌اند و در روش تدریس ادبیات استاد نداریم.

یعنی در جایی آموزش نثر ادبی، خاطره‌نویسی، سفرنامه‌نویسی، شعر و غیره نداریم. البته یک بخش همهٔ این‌ها تخیل و هنر و استعداد است اما همهٔ این هنرها به تنهایی کافی نیست. باید روی بحث سرفصل‌های آموزشی این حوزه فکر کنیم که چه سرفصل‌هایی داشته باشیم و چه نقشه‌ای برای آموزش ادبیات و روش آموزش ادبیات تدارک ببینیم که در آینده در حوزهٔ روش تدریس متخصصان قوی‌تر و دانشگاه‌هایی با گرایش آموزش روش تدریس داشته باشیم.

حدود هفتاد شعبه دانشگاه فرهنگیان آموزش زبان فارسی و ادبیات فارسی داریم اما هنوز متخصص دانش‌آموخته در مقطع دکتری در این حوزه نداریم که بگوییم در سرفصل فلان آموزش سفرنامه یا تدریس شعر و یا تدریس لحن و آموزش لحن‌ها را داشته باشید. فکر می‌کنم در بحث آموزش نیروی انسانی و سرفصل‌هایی برای آموزش نیروی انسانی و تدریس ادبیات و آموزش ادبیات و گرایش‌ها و تخصص‌های ویژه در این حوزه فقر احساس می‌شود.

■ س: به موضوعی اساسی و کلیدی اشاره کردید. دانش ادبیات فربه است ولی روش در حوزهٔ ادبیات لاغر اندام است و در این حوزه فقر داریم. الحمدلله در مجموعهٔ ادبیات در اراک روی این موضوعات دقت و درنگ و تأمل می‌شود. در دو سال آینده کتاب روش تدریس ادبیات را تنظیم و تدوین می‌کنیم که هم به درد دبیران

می‌خورد و هم به درد مجموعهٔ دانشگاه فرهنگیان. جزء کوچکی از این کتاب لحن است و اینکه متن حماسی را چگونه بخوانیم، چطور عرضه کنیم و چگونه کلاسی را که قرار است در آن متن حماسی عرضه شود، مدیریت نماییم، که موضوع مهمی است.

همین مسئله در حوزهٔ تغزل، متون غنائی، متون تعلیمی، نثر، شعر، ادبیات امروز، ادبیات گذشته و غیره قابل طرح است. باید کلید این کتاب را امروز بزینم و برای پر کردن این خلأ به جای آه و ناله، چراغی روشن کنیم. فکر می‌کنم دبیرخانه شایستهٔ این کار است.

■ **حسین داودی:** پیشنهاد خوبی فرمودید. طراحی روش تدریس باید جدی گرفته شود و این چیزی است که خبر آن وجود دارد. به گذشته برگردیم؛ قبل از این‌طور سر زبان‌ها بود که می‌گفتند بچه‌هایی که برای تحصیل در رشتهٔ ادبیات می‌آیند، ذهن زیادی ندارند. این را در استادان هم می‌بینیم.

وقتی این بزرگواران از دنیا می‌روند جانشین ندارند. داریم باور می‌کنیم کسانی که به رشتهٔ ادبیات می‌آیند، قدری در حوزهٔ روش‌ها و مهندسی و برنامه‌ریزی ضعیف‌اند و باید این خلأ را پر کرد. باید کاری کنیم معلم انگیزه داشته باشد. وقتی انگیزه باشد، معلم به این فکر می‌کند که روش‌ها و شیوه‌ها را بهتر بیاموزد ولی اگر انگیزه نباشد، طبیعتاً یادگیری کتابی هم که استاد تهیه می‌کند برای معلم مشکل است. معلم باید به روش‌ها مسلط شود. معلم است که باید ابتکار به خرج دهد که از کدام روش در کدام درس استفاده کند تا نتیجهٔ مطلوب را دریافت کند.

■ نکتهٔ دیگری که به آن اشاره شد، انگیزه است. فرمودید کتاب کافی نیست؛ یعنی اگر کتاب روش را تألیف کنیم، به تنهایی کارایی ندارد و باید معلم و استاد انگیزه داشته باشد و این کتاب آموزش داده شود.

برای ورود به بخش بعدی که می‌خواهم از معلمان بهره بگیرم، مقدمه دیگری بیان می‌کنم. اگر این مقدمه اشکالی داشت، دوستان



■ دکتر محمدرضا سنگری

نظر خود را بیان کنند. در تدریس دو دسته کارافزار داریم: دستهٔ اول کارافزارهای پیوسته هستند؛ یعنی، همین اجزا و اعضای وجود ما که زبان بدن ما محسوب می‌شود و ارتباط برقرار می‌کند و از همان لحظهٔ اول که وارد کلاس می‌شویم، با اولین برخورد خود که چهره، حضور و نحوهٔ ورود ماست، رابطه‌مان را با مخاطب برقرار می‌کنیم.

طبیعتاً در تدریس از دست بسیار استفاده می‌شود. به قول بزرگی، ۷۰۰ حرکت دست در کلاس می‌تواند اتفاق بیفتد. ما با حالات مختلف دست و در کنار آن، حالات مختلف چهره و زیر و بمی صدای خود بخشی از روش خویش را در کلاس اعمال می‌کنیم. این‌ها را به نام کارافزار پیوسته

می‌شناسیم؛ چون از ما جدا نیستند و ما همهٔ این‌ها را با خود داریم.

مثلاً اگر من متن حماسی یا متن تغزلی می‌خوانم، چه ژستی به دست خود می‌دهم؟ شاید در متون حماسی دست‌ها به سمت بالا حرکت کند و در متن تغزلی دست‌ها در میانه حرکت کند. وقتی متن تعلیمی را طرح می‌کنیم، دست‌ها رو به پایین است. نشستن، قدم زدن، و حالات بدن کارافزارهای پیوسته‌اند.

دستهٔ دوم، کارافزارهای ناپیوسته یا گسسته‌اند. کارهایی که از بیرون بهره‌گیری و استفاده می‌کنیم. چیزی که از بیرون از آن استفاده می‌کنیم، ممکن است این تخته سفید و ماژیک یا امکانات کاملاً نو باشد. رسانه‌ها و ابزارهای کاملاً جدیدی که از آن‌ها بهره‌گیری می‌کنیم، در این دسته قرار می‌گیرند.

اولین سؤال من همین است که کارافزارهای پیوسته چقدر در روش آموزش نقش دارند؟ چقدر در روش آموزش ما در ادبیات تأثیر دارند؟ صدا، حالات چهره و بقیهٔ ژست‌ها چه؟ هر کدام از دوستان تجربه‌ایتان را در این زمینه با مثال بیان کنید.

■ فاطمه مرادی: دانشجوی دکترای علامه طباطبایی هستم. دبیر ادبیات هستم و ۱۸ سال سابقهٔ کار دارم. در منطقهٔ ۵ تهران مشغول به خدمت هستم. من احساس می‌کنم روح ادبیات آمیخته با حرکات دست، لحن، گویش‌ها است و هر معلم ادبیاتی، ناخواسته بدون اطلاع قبلی یا عمد، این کار را انجام می‌دهد و از حرکات دست یا تن صدا و پایین و بالا کردن صدا استفاده می‌کند.

من معمولاً سعی می‌کنم برای دروسم کاراکترهای مختلف بنویسم. خودم از این کار لذت می‌برم. اگر درس را در ۴ کلاس تدریس می‌کنم، ممکن است ۴ شیوهٔ تدریس مختلف داشته باشم. بعد از دانش‌آموزان می‌پرسم که از فلان کلاس بپرسید شیوهٔ تدریس من در کلاس آن‌ها چطور بود. ما در مدرسه تختهٔ ادبیات داریم که با آن اطلاع‌رسانی می‌کنیم.

بچه‌ها وقتی نمرات آزمون‌های ماهانه هماهنگ روی تابلو اعلانات می‌رود، خیلی اعتراض می‌کنند که در فلان کلاس فلان روش را به کار برده‌اید و سطح بالای نمره‌ها به این سبب بوده است. من معمولاً با خودم وسایل کمک آموزشی می‌برم که مخصوصاً برای ایجاد انگیزه برای خودم لذت‌بخش است. احساس می‌کنم لذت‌بخش‌ترین قسمت درس که جرقة اولیه را برای دانش‌آموز روشن می‌کند، ایجاد انگیزه است.

یک روز برای یکی از دروس فراموش کردم وسیله کمک آموزشی‌ای را که درست کرده‌بودم، با خود به کلاس ببرم. ناخودآگاه می‌خواستم برای مفهوم برخاستن و قیام نماهنگ نشان بدهم که از روی صندلی بلند شدم، بدون اینکه تصمیمی برای این کار داشته باشم. دانش‌آموزان بعدها اذعان داشتند از آن نماهنگ‌ها و پویانمایی لذت می‌بردند و آن بلند شدن قیام کردن را در ذهن آن‌ها نشان داد.

من احساس می‌کنم یکی از لوازم تدریس ادبیات همین زبان بدن یا کارافزار پیوسته ما فارسی‌زبانان است.

■ نکته‌های خوبی براساس تجربه‌های خود بیان کردید. حتماً در کتاب روش باید به این موضوع پرداخت که از حرکات دست چطور می‌توان برای القای مطالب استفاده کرد. این نکته‌ای که گفتید، ممکن است و معلم امکان دارد ابزارهایی را که آماده کرده است، فراموش کند و در اینجا خلأی او معلوم می‌شود که در کمبود امکانات چه باید کرد.

گاهی جرعه‌هایی که آن لحظه در ذهن معلم می‌زند، بسیار گیراتر و تأثیرگذارتر از ابزارهای پیشرفته‌ای است که قرار بود با خود به کلاس ببرد.

■ لیلا حیدری: دبیر ادبیات با ۲۱ سال سابقه هستم. کارشناسی ارشد ادبیات از دانشگاه بین‌الملل فزوین دارم. در تمام این مدت تدریس داشته‌ام و با اعتقاد به رسالت حرف‌های که به آن معتقدم کار کرده‌ام.

به بینش شما باید آفرین گفت که این روش‌ها را به دو دسته تقسیم کردید. در مورد کارافزار پیوسته ما آن قدر به پیوسته بودن آن عادت داریم که دیده نمی‌شود؛

در حالی که این زبان بدن بسیار مورد نیاز است. من بازخورد این کارافزار را از دانش‌آموزان گرفته‌ام.

تصور کنید همین کتاب فارسی دهم را که من در فلان کلاس تدریس می‌کنم،



■ لیلا حیدری

یکی از همکارانم در کلاس دیگری درس می‌دهد. خیلی مواقع شده که دانش‌آموزان با هم درد دل می‌کنند و می‌گویند که فلان معلم پشت‌میز می‌نشیند و از ابتدا تا انتهای کلاس هیچ حرکتی ندارد. این همکار ما ممکن است بسیار با علم و دانش هم باشد ولی استفاده نکردن از این کارافزار باعث می‌شود که دانش‌آموزان به درس او علاقه نشان ندهند.

■ چنان معلمی دانشمند است ولی روشمند نیست.

■ لیلا حیدری: دقیقاً همین است.

لازمه معلمی حرکاتی است که شما بیان کردید. من همیشه کلاس‌ها را با یک شعر شروع می‌کنم. در دبیرستان‌های دخترانه کار می‌کنیم و با طیف دانش‌آموزان با احساس طرف هستیم. همان‌جا میخ اول را می‌گوییم.

شروع کلاس‌های من با یک شعر است که اغلب تغزلی است و با لحنی خاص خوانده می‌شود که می‌دانم بچه‌ها را سرشوق می‌آورد. این انگیزه ابتدایی است برای اینکه مطلبی هر چند نامربوط را در آن بخش بیان کنم. این حرف شما صحیح است که کلاس‌ها رسالتی را که دارند، باید انجام دهند.

■ من می‌خواهم بر این نکته تأکید کنم که گاه دلیل شکست ما در کلاس، بدن بد ماست. منظور از بدن بد حرکات نامناسب است. گاهی مانع بین من و مخاطبم دست من است. ژست چهره و حالات و حرکات من می‌تواند بر ارتباط ما تأثیرگذار باشد. گاهی این حرکت من ممکن است آن قدر ذهن مخاطب را به خود مشغول کند که به محتوا و کلاس توجه نکند. گاهی این حرکت است که عامل انتقال اصلی محتوا و دانش کلاس است.

■ قاسم‌پور: من می‌خواهم سؤال دو را به سؤال یک ارتباط دهم و جواب منطقی این بحث دوم را ترکیب کنم. همان‌طور که عرض کردم، روش، وجود و ماهیت خود را از هدف می‌گیرد. اگر در کتاب فارسی پایه یازدهم هدف ما آشنا کردن دانش‌آموزان با زندگی شعرا باشد، چه بخواهیم، چه نخواهیم، روش آن از گونه‌ای ارائه متن حاصل می‌شود؛ یعنی متن و موضوع را باید به گونه‌ای ارائه داد که دانش‌آموزان ما با زندگی شعرا آشنا شوند.

اینجا احتمالاً نتوانیم از کارافزارهای پیوسته یا ناپیوسته استفاده کنیم؛ چرا که هدف اجازه نمی‌دهد به این سمت گرایش یابید. در مقابل، اگر هدف کتاب‌های جدید را بخواهیم مثال بزنیم، در کتاب‌های ادبیات جدید گفته‌ایم که دانش‌آموزان به توانایی تحلیل متن برسند. این هدف خودبه‌خود شیوه ما را تغییر می‌دهد. ما

ناگزیر می‌شویم از روشی استفاده کنیم که در آن دانش‌آموزان ما به سمت روش‌ها گرایش یابند. اگر بخواهم واضح‌تر و روشن‌تر صحبت کنم، اینکه روش‌ها خودشان فی‌نفسه وجود خارجی ندارند. این‌ها در واقع چارچوب و قالب و استخوان‌بندی‌هایی هستند که در خلأ وجود دارند. وجود این‌ها زمانی برای ما معنی‌دار می‌شود که مجهز به این کارافزارها شوند؛ یعنی ما در کلاس‌های درس ادبیات اگر کارافزارهای پیوسته و ناپیوسته را نادیده بگیریم، این روش‌ها نمی‌توانند مؤثر باشند. برای مثال، اگر می‌خواهیم از روش سنتی سخنرانی در کلاس ادبیات استفاده کنیم، خود سخنرانی به تنهایی شیوه‌ای است که چندان تأثیر ندارد ولی وقتی دبیر ما در مقام سخنران، به کارافزارهای پیوسته مجهز شد و توانست از کارافزارهای ناپیوسته هم استفاده کند، شیوه او مؤثرتر خواهد بود.

بنابراین، می‌توان گفت کارافزارها- همان‌طور که از اسم آن‌ها مشخص است- ابزارهایی در اختیار شیوه‌ها و روش‌ها هستند. اگر بخواهیم روش‌ها و شیوه‌های تدریس ادبیات مؤثر واقع شود، ناگزیریم از این کارافزارها درست استفاده کنیم. این کارافزارها هم متأسفانه آموخته نشده‌اند. کارافزارهای ناپیوسته از طریق رشته‌های به نام تکنولوژی آموزشی یا فناوری آموزشی به کرات در جایگاه رشته دانشگاهی به مخاطبان و دانشجویان و دبیران آموخته شده‌اند و کارافزارهای پیوسته در رشته علمی به نام علم ارتباطات مطرح شده‌اند.

باید بتوانیم از طریق رسانه‌ای همانند مجله رشد زبان و ادب فارسی به بحث مهم کارافزارهای پیوسته یا زبان بدن بپردازیم؛ زیرا همان‌طور که خود شما اشاره داشتید، برای انتقال ماده‌ای به نام ادبیات که فی‌نفسه ماهیت هنری دارد، از کارافزارهای پیوسته و زبان بدن خیلی بهتر می‌توان استفاده کرد.

به هر حال، ما اگر اهداف برنامه را نشناسیم از شیوه‌ها نمی‌توانیم استفاده کنیم. به این ترتیب، شیوه‌های ما نمایشی می‌شوند. حتی کارافزارهای بدن و پیوسته ما وسیله‌ای برای توجه ما می‌شوند. ما باید سعی کنیم ابتدا اهداف آموزش ادبیات را

بفهمیم؛ در این صورت می‌توانیم از شیوه‌ها و کارافزارها به نحو احسن استفاده کنیم.

■ **یعنی روش جایگاه خود را از هدف می‌گیرد و روش، کارافزار را چه پیوسته و چه ناپیوسته، تعیین می‌کند.**



■ فاطمه مرادی

■ **شما به نکاتی اساسی و مبنایی اشاره کردید که بعداً می‌تواند عنوان‌هایی برای کتاب باشد. من بیشتر دوست دارم تجربه‌هایتان را بیان کنید.**

■ **علی‌اکبر کمالی نهاد:** در خصوص کارافزارهای پیوسته و فیزیک و رفتار معلم من فکر می‌کنم یکی از اساسی‌ترین ابزارها در تدریس ادبیات، فیزیک معلم ادبیات و رفتار و شکل رفتاری او سرکلاس و رفتارهای خاص در حوزه تدریس موضوعات مختلف ادبیات است. در روش تدریس ادبیات تا حدود زیادی

به معلم نمایشگر و ایفای نقش‌کننده نیاز داریم. از فیزیک معلم بگذریم که در گزینش او هم باید مدنظر قرار گیرد و جزء اصول اولیه است. کسی که می‌خواهد سال‌ها جلوی کلاس بایستد و دانش‌آموزان به او نگاه کنند، حتماً باید آن فیزیک ظاهری را که به کار معلمی بیاید، داشته باشد. از اینکه بگذریم در روش‌های تدریس و امتیاز دادن به تدریس‌ها یکی از اساسی‌ترین امتیازاتی که ما لحاظ می‌کنیم این است که معلم در کلاس بچرخد و رفتار پرتحرک و پویایی داشته باشد. باید در موقعیت‌های مختلف و در برخورد با هر گونه رفتاری از دانش‌آموزان یک زبان بدن خاص داشته باشد.

اینکه انگشت او موقع تأکید به سمتی برود و در موقع اشاره به سمتی دیگر، ممکن است در پاسخ منفی دانش‌آموز، بخواهد حالت نارضایتی را نشان دهد و در مواجهه با پاسخ خوب او چهره گشاده‌تری داشته باشد. معلم باید به رفتار و تعاملات دانش‌آموزان بازخورد نشان دهد و این بازخوردها در بهتر شدن تدریس نقش دارد.

معلم ادبیات با توجه به کتاب‌هایی که امروزه رویکردهای مهارتی دارد و هدف این است که دانش‌آموز از مطالعه این متن به آن عمق معنا برسد و در رفتار او نهادینه شود. به نوعی درک و فهم مطلب و رسیدن به لایه‌های عمیق ادبی، اهداف کتاب‌های جدید است. بر این اساس، معلم ادبیات باید رفتار ادبی را در خود نمایان کند.

به فرض، وقتی می‌خواهد شعر حماسی بخواند. نمی‌تواند پشت میز بنشیند و کتاب را روبه‌روی خود بگیرد و بخواند. وقتی صحبت از کشیدن کمان می‌کند، بازویش باید باز شود. اگر سوار بر اسبی را توصیف می‌کند، باید دو دست او به دهانه اسب باشد. وقتی می‌خواهد به اسب نهیب بزند، باید دست خود را محکم بر پشت خود بکوبد. یعنی معلم باید در موقع خواندن یک متن حماسی رفتار یک حماسه‌سرا و حماسه اجرا کن و یک شکست خورده و تیرانداز و جنگجو را به خود بگیرد تا بتواند عمق معنای حماسی را به دانش‌آموز منتقل کند.

این را می‌توان در موقع خوانش متن

غناپی تغییر داد. وقتی می‌خواهد شعر غمگین بخواند باید خم شود و حالت غم و رنج به خود بگیرد و گاهی به هنگام اشک ریختن باید دست به صورت بگیرد. اگر می‌خواهد شعر ستایشی بخواند، دست‌ها به سمت آسمان برود و گردن مقداری به سمتی کج شود و حالت تضرع به خود بگیرد. اگر تعجب به او دست داد، دهان بازتر و چشم‌ها بازتر شوند.

این‌ها ایفای نقش معلم هنگام تدریس زبان و ادبیات فارسی و هنر ادبیات است که امروزه با پیشرفت جوامع و روش‌ها و شیوه‌های تدریس و نمونه‌هایی که از تدریس دیگران می‌بینیم و تکنولوژی و رفتارهای آموزشی باید دیده شود. تجربه تدریس معلمان ادبیات و آگاهی آنان نسبت به زبان و لحن و شیوه بیان و ادا و حالت لب‌ها و حالت‌هایی که اشاره شد، در تفهیم مطلب می‌تواند کمک کند. این‌ها جزئی از رفتار و کردار معلم است که به نظرم در تدریس معلم در ادبیات کارساز و کارآمد است.

■ زیبایی فقط زیبایی ظاهری نیست و گاهی چهره عادی و معمولی چنان عملی در کلاس دارد که از همه زیبارویان عالم بهتر است. خواندن متن و عرضه مناسب آن آن قدر تأثیرگذار است که چهره را تغییر می‌دهد. وقتی خشمگین یا شاد هستیم، با چهره خود بیگانه می‌شویم. من معلم وقتی با متن یگانه می‌شوم، وقتی متن حماسی را می‌خوانم واقعاً احساس می‌کنم در رزمگاه هستم و اگر متن تغزلی می‌خوانم، در بزمگاه هستم. وقتی متن را عرضه می‌کنم در حالات من تأثیر می‌گذارد. در واقع، ارتباط من با مخاطبم به سه عنصر متن، مخاطب و من بستگی دارد.

■ شما ویژگی‌هایی را برای معلم برشمردید. من هم نکته‌ای را بیان کنم. گاهی املاهای غلط داریم که من به‌عنوان معلم درست منتقل نکنم و صحیح بیان نکنم. غلط‌آملائی این است که دانش‌آموز کلمه را به غلط بنویسد. متأسفانه این رعایت نمی‌شود. مثلاً معلم به راحتی از مفاد بخشنامه اسم می‌برد. این مفاد بخشنامه‌ای مکتوب هم نیست.



■ علی‌اکبر کمالی‌نهاد

مثلاً واژه کنکاش به معنای «مشورت» است اما عملاً به جای «تحقیق» به کار برده می‌شود، یا خوانش و غیره... اگر معلم ذوق سلیم داشته باشد، این‌ها را به کار نمی‌برد. ما قرن‌ها زحمت کشیده‌ایم که کلمات حساب‌شده به کار رود؛ مثلاً می‌گوییم خرید و فروش، چرا نمی‌گوییم خرید و فروخت؟ چرا نمی‌گوییم خرس و فروش؟ ذوق می‌خواهد که این ترکیب‌ها را بسازیم. کلمه خواندار و خوانش که امروز از آن‌ها استفاده می‌شود، زیبا نیستند. بعضی‌ها این کلمات را القا و در مغز بچه‌های مردم فرو می‌کنند. املاهای غلط وجود دارد یا از کلمات طوری استفاده می‌شود که غلط است و در دانش‌آموز هم اثر دارد. نکته‌ای که خواستم بگویم این است که همان‌طور که توقع داریم دانش‌آموز کلمات را غلط ننویسد، من هم به‌عنوان معلم مراقب باشم

در املا و تلفظ کلمات غلط عمل نکنم و واژه‌ها را صحیح به کار ببرم.

مثلاً انجام به معنای پایان است، انجام تکلیف و تحقیق به معنای پایان است. ما می‌گوییم سرآغاز و سرانجام و آغازیدن و انجامیدن؛ بنابراین نمی‌توانیم بگوییم به انجام ورزش پرداخت، یعنی به پایان ورزش پرداخت. باید گفت انجام دادن تکلیف، انجام دادن وظیفه! از این قبیل مسائل وجود دارد و معلم برای روشمند شدن به آموزش نیاز دارد.

■ معلم نباید غلط رفتاری هم داشته باشد. ممکن است غلط رفتاری من، غلط رفتاری چهره من، غلط رفتاری دست من و یا حرکت من باشد. استفاده کردیم و نکات خوبی مطرح شد. ما برای استفاده از ابزارهای نو چه باید کنیم و چه ملاحظاتی در بهره‌گیری از این ابزار داشته باشیم؟ ادبیات ذوق و هنر است و قرار است هنر در هنر باشد یا هنر با هنر باشد. ما چه ملاحظات و مسائلی را در بهره‌گیری از ابزار نو در کلاس درس باید رعایت کنیم؟

■ دکتر مرادی: من اعتقاد دارم ادبیات به سبب هنری بودن و سرفصل‌های متنوعی که شامل می‌شود، دست معلم را در استفاده از کارافزارهای پیوسته و گسسته باز می‌گذارد. من روش تدریسی در فیزیک دیدم و آن این بود که استاد دانشگاه سوار آونگ می‌شدند و با آونگ از این کلاس به آن کلاس می‌رفتند تا نیروی کشش و این را که به کجا رانش دارد، به دانشجو آموزش دهد.

به هر حال، محتوا روش را می‌کاود. ما در ادبیات محتواهای مختلفی داریم و به همین دلیل می‌توانیم از کارافزارهای متنوعی استفاده کنیم. شاید معلم هیچ رشته‌ای به اندازه ما دستش باز نباشد و از این جهت، احساس می‌کنم که ما معلمان ادبیات بسیار خوشبختیم.

ما برای تدریس تاریخ ادبیات از ایفای نقش و نمایش خلاق استفاده می‌کنیم و بچه این را از ابتدا یاد می‌گیرد و بالا می‌آید. من در تدریسم در مرحله کشوری می‌خواستم نمایش داشته باشم. همه اضطراب داشتند

و می‌پرسیدند که آیا در ۲۰ دقیقه می‌توانید دانش‌آموزی را آماده کنید که نقش ایفا کند و آیا می‌توانید با ۸ دانش‌آموز دیگر در یک لحظه درس را تمرین کنید؟ گفتم بچه‌های ما فی‌البداهه آموخته‌اند؛ بدون اینکه آموزشی داشته باشند که در ادبیات ایفای نقش کنند یا نمایش خلاق اجرا کنند.

این یکی از قسمت‌هاست و در بخش‌های مختلف از کارافزارهای مختلف می‌توان استفاده کرد. البته این ماهیت ادبیات است و ادبیات همه زبان‌ها چنین است. من در جایی دیدم که معلم می‌خواست نمایش اتللو را تدریس کند و با دستمال کاغذی کار می‌کرد تا پروژۀ دستمال کاغذی را مشخص کند.

کارافزارهای پیوسته بسیار فراوانند. از جهت سنتی نگاه کنیم یا نو، می‌توانیم از کارافزارهای صوتی یا تصویری در کنار هم نماهنگ‌های زیبا خلق کنیم. می‌توانیم مسائل تجریدی و ذهنی را کاملاً عینی و ملموس کنیم. یکی از شیوه‌هایی که به کمک آن می‌توان معنا و مفهوم یک بیت را به راحتی و آن‌چنان که باید و شاید در ذهن دانش‌آموز جا انداخت، استفاده از نماهنگ‌ها است.

به جای اینکه بیاییم املا کنیم که گاهی املا می‌نادرست هم هست می‌توانیم از نماهنگ استفاده کنیم و با آن حافظه تصویری دانش‌آموز را به چالش بکشیم و فعال کنیم. می‌گوییم روش‌های تدریس فعال دانش‌آموز محور است و می‌خواهیم فراگیرنده را فعال کنیم ولی فعال‌سازی فراگیرنده فقط در حد شعار نباید باشد. باید به‌گونه‌ای باشد که خود دانش‌آموز از فعالیت خود لذت ببرد.

وقتی دانش‌آموز به آن لذت رسید، معلم می‌تواند به شور و شغف یاددهی و رهبری یادگیرندگان به خود بیابد و بگوید من موفق شدم. پیش از آن شاید من احساس کنم به خوبی تدریس می‌کنم و دانش‌آموز هم یاد می‌گیرد و به اهداف رفتاری‌ای که در پایان تعیین کرده‌ام می‌رسم اما این لذت ادبی گم می‌شود. بارها و بارها از همکاران مختلف می‌شنیدم، مخصوصاً زمانی که در گروه‌های آموزشی اداره کار

می‌کردم، که نه خود لذت می‌بریم نه دانش‌آموزی لذت می‌برد؛ حتی وقتی نرم‌افزار را می‌سازیم.

با توجه به فراوانی دانشی که در حوزه ادبیات داریم، وقتی مجبوریم قطره‌ای از این دریا را به دانش‌آموز آموزش دهیم، می‌توانیم به‌گونه‌ای آموزش دهیم که



■ دکتر حسین داودی

همان قطره دانش‌آموز را به آن دریا سوق دهد. یعنی خود دانش‌آموز این احساس را داشته باشد که به سمت آن برود و بقیه را بداند.

قسمت‌هایی از کتاب‌هایی را که در دانشگاه فراوان آموخته‌ایم، می‌توانیم با توجه به حجم کتاب درسی در اختیار دانش‌آموز قرار دهیم. قسمت‌هایی از

آن‌ها را می‌توانیم به‌عنوان کارافزارها برای دانش‌آموز بیاوریم. یکی از کارهایی که می‌توانیم انجام دهیم این است که کارافزارها را از منابع دیگر بسازیم.

مثلاً وقتی بچه‌ها می‌گفتند شاهنامه ابیات زیادی دارد و واژگان آن از ما فاصله دارد و دشوار است، من پیشنهاد می‌دادم نمایش آن را بازی کنیم تا به داستان برسیم. کارافزارهای ما بسیار زیاد است و همین شور و شغفی ایجاد می‌کند که مثلاً سختی افعال و واژگان شاهنامه برای دانش‌آموز محو می‌شود.

■ این نکته بسیار مهمی بود که فرمودید اگر خودمان لذت نبریم، نمی‌توانیم منتقل‌کننده لذت باشیم. من باید با متن ارتباط برقرار کرده باشم. من همواره به مداحان می‌گویم شما که با این شعر می‌خواهید دیگران را بگریانید، آیا پیش‌تر با این شعر گریسته‌اید؟ از آن لذت برده‌اید؟

یعنی باید گوشت و پوست من بارها با این متن چرخیده و همراه شده باشد تا وقتی می‌خواهم آن را بازگو کنم، با تمام وجود بازگو کنم. شما به ابزارهای صوتی و نمایش و نماهنگ اشاره کردید؛ مثلاً شاهنامه را نمایشی تدریس کرده‌اید. از این گریزی به خارج از این موضوع می‌زنم؛ اگر از ما بپرسند که تا پایان دوره تحصیلی مثلاً تا پایان دوره دکتری چند معلم دیده‌اید، چه خواهیم گفت؟ حداکثر ۱۰۰ معلم را به خود می‌بینیم. روزی که من معلم می‌شوم، از بین این ۱۰۰ نفر یکی را انتخاب می‌کنم و به شیوه او عمل می‌کنم و آن کسی است که در وجود من پرنگ‌تر است. تا اندازه‌ای در من نقش آفرین بوده است که در لحظه ورودم به کلاس با او وارد کلاس می‌شوم. می‌گویم او روی من تأثیر گذاشته است. پس، معلمان در ما پنهان هستند. اگر کسی با قدرت کاوش کند، می‌تواند معلمان پنهان در خویش را بیابد. اگر قرار باشد بگوییم کدام معلم در ما برجسته است، حتماً به معلمانی اشاره می‌کنیم که از این امکانات و ظرفیت‌ها خوب بهره‌گیری و استفاده کرده‌اند.